



هدیث خلاص کاران

مقاله وارده

مناظر منجمد ابحار شہالی شرح بسی مثلہ قابل التفانی است کہ شجاعت و تحمل ملاحانرا خاطر نشان میکند. از زمان سلطنت ایدرر، ششم هنگامیکہ «سرهو ولوبای» دلیر و همراہانش در حد و نشانہای خود در بین صخرہ های سینتر بر کن منجمد و تپاہ شدند، بچہ های سنگدل و برف های کشندہ و لطیف آن سرزمین و حشتناک قبر بسی ملاحان شجیع را مہیا ساختہ است. چہ جوانان رشید و چہ جانہای شیرین بقصد اکتشاف معبر شمال غربی (مابین تنگہ دوس و سیرنگ) و قدم زدن در سواحل شمالی امریکا تلف گردیدند جای آنست کہ نام نامی شان را در صحایف روزگار بقلم جلی بنسکا ریم و خدمات شجیعانہ شان را در صدر مشق های حسن خدمت و بروز لیاقت در جامعہ قرار دہیم. مسافرین بیوستہ بان قربان گاہ می شناختند اما جوانان معاقب علاوہ برا کتشافات مذکورہ «مقصود شریف دیگر» نیز داشتند کہ استخلاص و نجات ہدیت های منہدم و گم شدہ سابقہ و تحقیق سر نوشت ایشان بود.

اگر چہ ادارہ امیر لبحری ار سال مسافرین را خالی از ہلاک جانہای شیرین نمی پنداشت؛ بازم بعد از آنکہ سر جان فران کلن در ۱۸۴۵ با دو کشتی مجرب اری بس و تیر بدفعہ ثانی بان و لا عزیمت نمود و نام و نشان از او معلوم نکر دید، زن او باشتیاق تمام و عزم ثابت بہ تجسس او بر آمد تا کہ در او اواخر سال های قرن ۱۴ «کتبتین ابو پولدما کلنتاک» در زورق تفریحی شرح آخرین واقعات فرانکلن را دریافت مینماید.

شک نیست که آن شجاع نامور، بدون اضطراب، قبل از آنکه بلای فلاکت و نیرود روزی بر همراهانش طاری و ایشانرا از سردی و دفاقه در مجلس وحشتناک «آیس برک» (کوه پاره یخ) متدرجاً هلاک نماید جهان فانی را وداع گفته.

اگرچه تمام مسافرین قطب شمالی ثابت قدم و راسخ بودند؛ اما باید دو نام را از جهت تحفه شخصی شان که از طرف هیچیک مملکت مقید نگردیده بود بر دیگران فایق و برتر بدانیم.

یکی لیونی تینت بیلوت فرانسوی بود که در ۱۸۵۱ در البرت مسافرت اختیار نموده و بعد از جد و جهد بسی دلیرانه که جلب امید و محبت تمام همراهانش را نمود در اثر شکستن یخ در تنگه و لنکن غرق گردید. - دیگر دکتر ایشا کین جراح بحری امریکائی بود که در ۱۸۵۳ با سریک هیئت اعزامی امریکائی برای جهازات منهدم د او طلب گردید بعضی ها چنان گمان می نمودند که جهازات مذکور در حوض های مصفا و گرم قطبی در محوطه یخها که بعضی اوقات از جهت شکستن آیس برک راهی در آنها پیدا میشود حبس گردید. اند.

جهاز او شتی دود آبی موسوم به «ادوانس» و خط سیرش بسمت تنگه (دوس) بود. در اثنا ی حرّت که از مستعمره در کنار کمی در گز بن لیند یا اعدی از جوانان شکاری و تعایمافته که دارای سگان برای کشیدن در شبکه برفی بود در هم جهاز و هم سفر گردید. عزیمت می نایند.

تمام هیئت های اعزامی قابل تقدیر و تکریم اند. اما افسوس که نمیتوان درین مختصر بشرح ایشان پرداخت. لذا بمختصر حوادث و سرآوشت داکتر مذکور اکتفا می نمایم.

جهاز مذکور در خلیج ربنقا لئربه غرب تنگنای (سمت) در بین درجات ۷۵ و ۸۰ عرض البلد توقف مینماید. اینک دم ستمبر است که یخ بسته و پیشرفت جهازات غیر ممکن میگردد. در هفتم نومبر آفتاب شعاعات آخرین خود را عرض می کند. و چنان ظلمتی که حتی سگها نیز از آن بتنگ آمده برای اشستن در روشنی سوراخ درب جهاز با هم می جنگند تا جای نشین یکدیگر بگردند.

داکتر کین قبل از اضمحلال نور جمعیت ها را برای تهیه آذوقه در هر وقفه بهر طرف می فرستاد. تا بتواند در آتیه هیئت ها را بکی بعد دیگر در درشکه (گادی) های برفی بالای یخهای که هنوز ناشکسته اند برای دریافت راه بسوی حوض های قطبی که شاید فراتر از آن بند باشد! فرستاد. در نخستین روشنی بهار که مبداء بازگشت نور و ۱۸ مارچ بود! هشت نفر بدین مقصد سوار درشکه شده عازم میگرددند. نیم شب از تاریخی بیست و نهم است که داکتر و همراهانش در اطاق گرم جهاز در روشنی چراغ نشسته مشغول چموس دوزی هستند که ناگاه آوازی بگوششان میرسد. همینکه سر بر میدارند می بینند که ۳ نفر از عازمین مذکور گریچ خورده افتان و خیزان فرسوده قابل تکلم بنظر میخورند. چار نفر ایشان در بین تپه های کوچک شمال و غرب گنگ و منجمد افتاده اند که حرکت دادن ایشان مشکل بود. در بنحال مخوف «توماس هکی» یک نفر شجیم آبرینندی به تغذیه و محافظت ایشان مشغول است و این ۳ نفر برای درخواست ۲۰۰ وات به اینطرف شتافته اند لیکن چنان ضعیف و بیچاره گردیده اند که نه می توانند حرفی بزبان آورند. البته در همان زمان وسیله نجات شان در قلب داکتر کین خطور نمود؛ چنانکه یک درشکه با خیمه کوچک و کمی گوشت قدید بریان آماده میکند و مسترا و هلسن را که نسبتاً بهوش بوده و چندان منجمد نبود، در یک خریطه پراز پرا انداخته پاهایش را در پوست سگ پیچیده بحیث یک سالک با میدر همنوی بطرف بازماندگان بانه نفر



مسجد باغ بابر که یکی از عمارات قشنگ فرن یازدهم هجری است
متعلق شماره ۱۱ سال ۵ - آئینه



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دیگر در درشکه با خود همراهمی نماید و در آن شدت سرما که درجه آن قریباً ۹۸ تحت الصفر بود بالای بنج‌ها با نظرف عازم میگردند... به مجرد بیکه درشکه بحرکت می افتد او هلسن را که در ظرف ۵۰ ساعت استراحتی ننموده بود خواب عمیقی می ربا بد و ۱۶ ساعت را چنین صرف میکند. بعد از مرور ۱۰ ساعت بجائی میرسد که علامتی از خط سیر رفقای شان را نشان میدهد زیرا که ایس برک های بزرگ خط‌ها تیکه برای مسافرین بیچاره ستون‌ها بت‌گشته بودند سرتاسر خلیج کشیده اند... بعد جستجو و تفکر زیادی حدس میزنند که رفقای کم‌گشته در حوالی ۴۰ میل خواهند بود. در این وقت او هلسن از خواب عمیقش هذیان‌گویان برخاست لکن حواسش را باخته است... اکنون آنها در یک میدان هموار و وسیع بنج‌میرسند: داکتر این بیساده شدن و جستجوی آنان را درین میدان دلکش و گوارا برای مردمان خسته و ناقابل حرکت در نشیب و فراز ارتفاعات و تپه‌ها بهتر پنداشتند درشکه را گذاشته خیمه را برداشته گوشت‌ها را پنهان می نماید و او هلسن بیچاره را از خربطه برآورده می‌نگرد که صرف رمقی در پایشان برای ^{کوه‌علوم} ^{انسانی} ^{مطالعات} باقیست و بس. برودت سه درجه دیگر هم فرورفته است که بعد از ^{تذکره} ^{درین} ^{میدان} ^{ناگوار} ^{مرکب} ^{ناگهان} وارد می‌شود. در آن حال پراز ملال تشنگی نیز عامل مهم هلاکت است زیرا درنگ برای ذوت بنج وقت میخواد و معطلی در آن فرصت ناگوار است. گریه که چاره اند بشید و جرعه آبی بدست آورد... لیکن بمجرد قرابت کام و زبان را چون قطعه کاستک می‌سوزاند و جریان خون را باعث میشود... با آن هم آقای داکتر با آنها امر پراکنده شدن در آن میدان میدهد تا به خوبی تجسس نمایند، اگر چه آنها اطاعت نمودند ولی در همان لحظه از حیطة معاونت خارج شدند... خوب معلوم نیست که حقیقت همان بود یا حواس آقای داکتر از اثر کبیچ مثال، مشاهده هیولای بخها، یا غلبه شدید

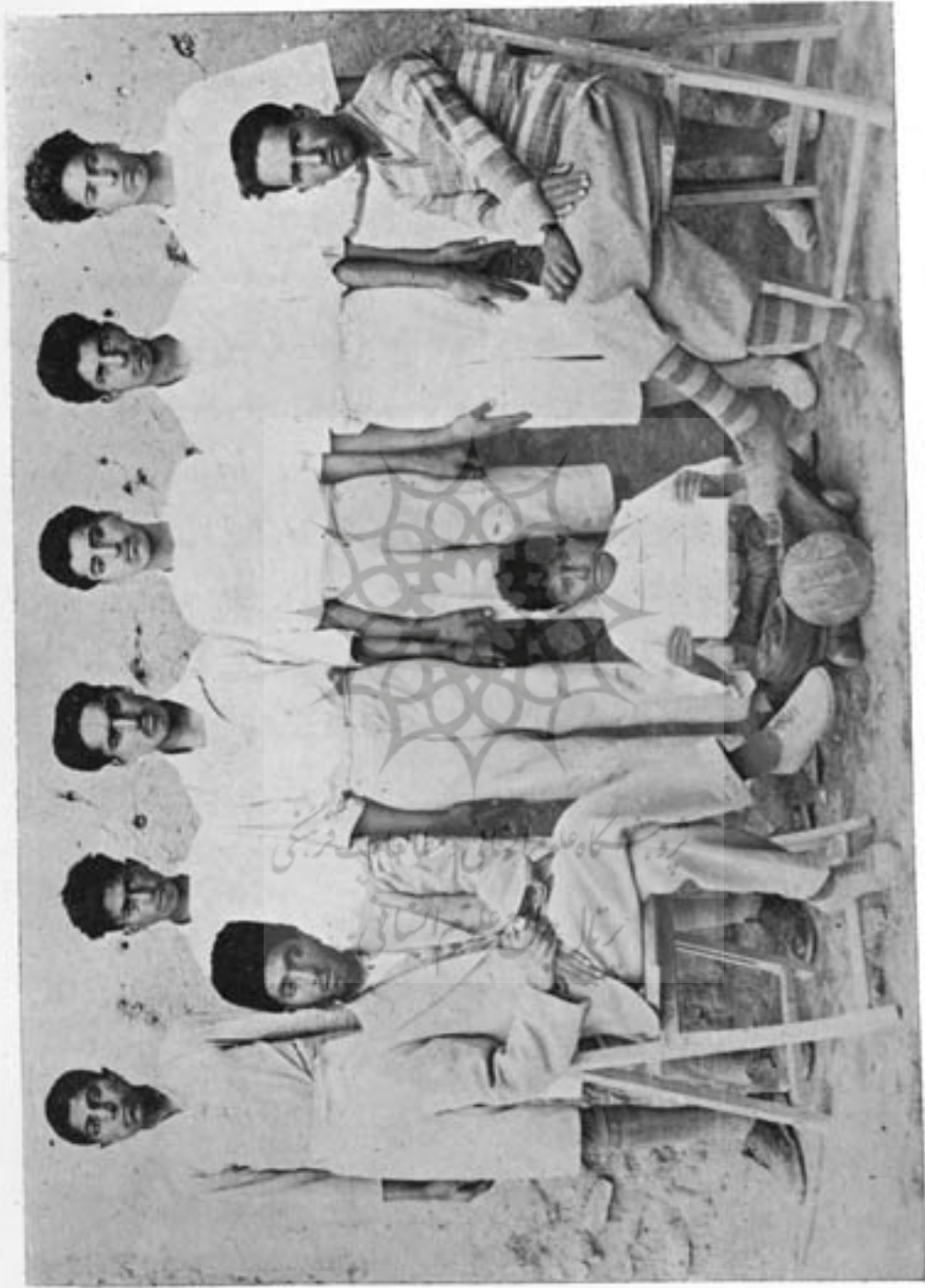
هراس و بیم تنهائی در آن برنگ مسفید و خموش و برو دت شدید در هم و بر هم گردیده چیزی را حس نمیتوانست. دو نفر رفیق قوی را کوثاهی نفس بالای برف می غلطاند. خود را کمتر نیز بدفعه نانی مد هوش می افتد مدت دو ساعت بدینمنوال میگردد و اینکه قریب ۱۸ ساعت می شود که بی آبل و شرب بسر می برند درین حال «مسترهیز» شکاری (از اسکیموها) پل درشکه را در برفها دیده حدس میزند که آیا این همان پل است یا درزشکستگی بهر تقدیر یک ساعت دیگر نیز پیش میروند بالاخره ستاره های بیرق امریکائی را در بالای تپه بلند بر فی در اهتزاز می بینند که در قرب و ماورای آن خیمه تم شدگان نمایان است .

داکترین آخرین شخصی است که وارد میشود. رفقایش در آن میدان وسیع و در جنب خیمه درین خوف و رجس و لرزه با مید بازگشت داکتر خود را زان تهلکه خوفناک (برای اینکه باید او را در این شخص باشد که داخل خیمه شده و از رفقای کم گشته و حیانتشان خبری بیارد) انتظار میکشیدند همینکه آقای داکتر بر روی زمین شور خوردین گرفت آوازه های خفیف خوش آمدید آن چارلفر بی مددگار را در آن بر تکاه ظلمت و برو دت شنیدند و دیدند که بالای هم افتید و میگفتند «ما امید داشتیم» ما امید آمدن شما را داشتیم» بوم! بعد یک آواز خوش صمیمانه بلند میگردد. این اولین دفعه است که داکتر کین تمای صمیمانه و صادقانه لیلیه را مسموع میگردد. حال تمام ۱۵ نفر شده اند که باید بطرف جهاز آورده شوند. نو واردین برای وقفه ۲۱ ساعت بدون استراحت مسافرت نموده اند و درشکه بیش از ۸ نفر را نمیتوانست بردارد؛ لذا از روی مجبورت بنوبت سوار گردیده و دیگران از ترس هلاک قدم برداشته پیاده شروع رجعت می نمایند خلاص کاران سوار بوده هر یک قریب دو ساعت استراحت نمودند ولی قبل از حرکت پرده های درشکه را بذریعه پوست گوزن شمالی دوچند ضخامت داده و ۱ ساعت را در حینیکه خودشان گرد ایستاده و با انگشتان

بخ استه دعا میگردند، بدین طریق صرف نمودند حال ۵ نفر سوار ۱۰ نفر درشکه را بالای تپه ها و وادیا و نشیب و فراز میروند او هلن اندکی قابل حرکت گردیده است برای ۶ ساعت کامل بوجه احسن طی مراحل و منازل می نمایند که ناگاه از جهت تحلیل قواضع بدنی برایشان طاری میگردد. قوی ترین اینها « بالسل و هارتن » نزددا کتر آمده درخواست خواب میکنند این دو نفر نه منجمد شده اند و نه بادبرایشان اثر نموده لاکن صرف خواهش اندکی خواب می نمایند که ناگاه « هینز » راست و منجمد در زیر پارچه بخ دراز می افتد و توماس شیخ ایستاده چشم بسته و مشکل نفس میکشد بالاخره « جان بلیک » نیز خود را بالای برف انداخته از بر خاستن انکار می نماید چون آنها از خنک بی حس نشده بودند لذا تمام کوششات دا کتر در دویدن وجد و جهد برای تشویق ایشان براف افتادن عقیم ماند. پس خیمه را باشکالات زیاد درزگیری می نمایند زیرا که دست های شان از باعث انجهد قوه کارنداشت هوا چنان سرد بود که حتی مایعانی که در تحت پاها در درشکه گذاشته شده بودند منجمد گردیده اند. . . . تمام مر یضهارا با « جیمز مکبری » برای تیمار دارای شان در خیمه میگذارند و قرار میدهند که بعد از رساندن آنان واپس بیایند و آقای « کتور » و ولیم گنبد فری « برای رسیدن به خیمه که در نصف راه گذاشته شده بود پیش میروند تا بتوانند برای بازندگان تهیه چیزی غذا نمایند .

ازین حرکات متواتر خستگی و تعب زیاد برایشان طاری گردیده بود که صرف بامید رسیدن بدنیاز حیات دو باره بسر بردن قدم بر میداشتند و رنه تماماً حواس ایشان پریشان گردیده شمار اوقات را فراموش نموده و تعین مسافه را نتوانسته، نمیدانستند کجا میروند و چطور هنوز هم میل رسیدن بجهاز مذکور باقی است که خو شبختانه از آن سطح ناهموار غیر منظم و پست و بلند که قدم گذاشتن در آن اشکال و تکلیف دیگری داشت نجات

یافته بیک میدان هموار میسند. و نیز خرسها از حرکت این جمعیت فرسیده بر ایشان حمله نمیکنند. بهر کیف آن دو نفر نزد خیمه میسند اما طاق کجاست. که میتواند خیمه بر فراز دبا زهم بزحمت زبادی آنرا قائم نموده در بین آن میخزند. قریب ۳ ساعت استراحت می نمایند. همینکه از خواب برخو استند تمام ایشان منجمد گردیده بودند. . . . ریش دا کتر بایو ستینی که از پوست خرس پوشانده شده بود بیخ بسته. . . چه مصیبت بیچاره سر بالا کردن بچپ. راست لنگر بستن و سر جنبانیدن نمیتوانست. . . . اگر سر جنبانده اصف ریش جزء پشم پوستین میکرد. ناچار کدفری با چاقوی خوبش آنرا بر بداه از پوستینش جدا میسند. بعد وقت را غنیمت شمرده آتش برافروخته. یخی گداخته از گوشت قد بد شوربائی ساختند تا با زماندگان بیچاره دور رسیدند. بعد از صرف طعام و رفع فاقه بنای راندن درشکه را سوی جهاز میگذرانند. باز هم سطحی است سر اسر سنگلاخ. یک وجب جای قدم گذاشتن ندارد هر کس جان خود را کشید. نمیتواند ضعف و ناتوانی آنها مستولی گردد. علاوه بر خستگی تشنگی نیز وقت را محترم شمرده بر ایشان چنان غلبه نموده که از خوردن برف هم خود داری نمیتوانند. همینکه با غنده بردهن می نمایند لب و دهان همه آماش نموده مانع تشکیل میگردند و مصیبت جدیدی تجدید میکنند. با الهمه معائب و آلام چطو درشکه را پیش رانند. . . خبر گرچه حواسشان برشان و حوصله شان پایان رسیده اما تهذیب و انسانیّت را از دست نداده امر را تعمیر نمود. آنچه میتوانند جهد می نمایند. اخیر امر یک بر جای خویش بستری گردیده بخواب رفته که خیالی در غیله دا کتر این خطور نمود و ایشان را بکی بعد دیگری بر خیزانده بعجله بتعقیب یکدیگرشان مجبور می سازد آن روز هوا صاف و وزش باد هم ساکن بود. اشعه نوری تابید هیچ فردی عقب نه نشست و نیز یک نفر پیش فرستاده شد تا او بتعقیب نموده دیگران بدون بدت شدن ناگهانی پیش روند. . . آن شخص



تیم سیورث مکتب کردیز که در سنه ۱۳۱۳ تشکیل یافته است - عکس امروزی آنرا به دست آورده درج خواهیم کرد
متعلق شماره ۱۱ ساله - آئینه



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بسلامتی رسیده و مزده نجات خود را از آن نهلکه بوسیلهٔ داکتر کین بر فقا عرض می نماید.

علی الفور یک درشکه با تعدادی از سگ ها و چیزی اغذیه بمعدهٔ «داکتر هیز» با استقبال دیگران فرستاده میشود، همیشه داکتر مذکور در جمعیت ایشان میرسد می بیند که ۴ نفر در درشکه دراز کشیده و ۷ نفر بایوستین هانشسته اند و دو نفر دیگر هم درشکه را میکشند... از مشاهدهٔ این حال در خود تکان خورد... سه روز میشود که این ۱۰ نفر قوی و جسیم در تحت زمهر بر ضعیف و نحیف خسته و منحنی گردیده اند. ازان روالتفاتی ننموده رسم تعارف بجای آوردند و با نظر غضب نگریسته پیش رفتند گویا چنان می نمود که کسی را ندیده و چیزی را نشنیده باشند تا که در پهلوی جهاز رسیدند... داکتر کین امر ایستادن و تا مل میدهد. همه ربهانها را انداخته در کنار جهاز می برانند و هر یک مستقیماً بطرف بسترهٔ خویش شتافته خود را در آن بیدچاییده و بخواب عمیقی در می آیند.

در نزد درشکه صرف ۷ نفر که ۵ آن ها نیز سریش میباشند باقی مانده و مجبور اند که ۴ نفر سریشان بستری را داخل جهاز برده بستر یخ شان نمایند. لذا خود داکتر کین نیز با ایشان معاونت نمی نماید، همیشه قریب دو ساعت در گذشت آقای داکتر نمره میزند «هله هله این جای لای جهاز» - علی الفور «داکتر هیز» نزدیک او می آید و امر میدهد که تمام همد ستانش را بگذاشتن عقب جهاز و گرفتن (دود گل آرازدهد. همینطور هر یک از آنها از خواب برخاستند و شروع بهزبان و پاوه گوئی نمودند... تا مدت دوروز جهاز را دارالمجانین ساختند... اول کسیکه از بن بلیه علاج پذیرفت داکتر کین بود و اخیراً او هلسن که همیشه بفکر رفقای کم گشته اش می بود... از رفقای که از خیمه آورده شده بودند دو نفر هلاک و دیگران صحت یاب شدند.

واقعات دیگر را کمتر کین را نمی توانیم درین مختصر شرح دهیم. خلاصه اینکه جهاز به همان حال سابق منجمد و بی حرکت باقی بود. زمستان دیگر را نیز به بیماری و تکالیف زیاد گذرانیدند. اخیراً بعد از آنکه درین مدت ط. پد که از تمام حواث یورپ بی خبر بودند راهی بطرف گرین لیند می باشند و جنگ کریمیا را محض بقسم یک قرارداد درین انگلیس و فرانسه از زبان مخبرین نادان می شنوند.

دا کمتر کین که مریض علی الروام بود مدت زیادی بسر برده نمیتواند. همین قدر فرصت باو دست میدهد که یادگار این واقعات دلخراش و این زحمت بی پایان را در قید تحریر آورده و این تاریخ روشن و برجسته رفت آور را در صحنه نهایش دنیای جدید میگذارد.

معلومات متفرقه

کول نیتکا ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد.

کول بزرگ (نیتکا) که در شمال نیتکا یکی از کوه های بن کوه های «آلد» میباشند خیلی بزرگ و مشهور است. این کول از سطح بحر ۴۰۰۰ متر مرتفع بوده دارای طول ۲۰۰ کیلومتر و عرض ۴۵ کیلومتر میباشد. بعضی از جاهای این کول دارای عمق ۳۰۰ متر بوده بخیلی جاهای این کول بنا بر عوارض طبیعی که در آنست و ایور حرکت کرده نمیتواند. کشتی با نان و سیاهای ماهی نیز در آن دیده میشوند. در اطراف این کول شهر و دهات قشنگ نظر فریب موجود است. در بین کول مذکور و ایورهای خیلی بزرگ حرکت و شنا میکنند. کول آب خود را از آب برف کوه نیتکا در اطرافش موجود است میگیرد و نصف